

تفسیر سوره زلزال (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۵/۰۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید بزرگوار و دوستان و بزرگوارانی که در این جلسه حضور دارند و با حضورشان در نورايت و غنای این جلسه می افزایند.

ادامه بحث در آیه دوم

در جلسه قبل درباره دو آیه اول این سوره بحث کردیم. اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها. خلاصه جلسه قبل این شد که بر خلاف تصور گروه زیادی از مفسران اهل سنت که در این عقیده هستند که آن زمینی که دچار زلزله می شود همین زمین دنیایی است و ذرات بدن انسان هم از همین زمین در واقع بیرون می آید و با یک تغییر شکل ظاهری و فیزیکی، بدن اخروی شکل میگیرد.

عرض شد که این آیات چنین دلالتی ندارند. اگر این آیات را با آیات دیگر بخوایم بسنجیم و در کنار هم قرار دهیم ما را به یک نتیجه دیگری می رسانند، نتیجه ای غیر از مضامین لفظی و ظاهری این دو آیه.

آن وقت عرض شد که باید به چند نکته توجه بکنیم که این نکات از آیات قرآن استفاده می شود و در واقع نه مخالفتی هم با مباحث فلسفی دارد و نه با دانش بشری. اولین نکته این است که بدن دنیوی در دنیا نه اینکه از ماده دنیوی ساخته می شود، قاعدتا دارای اوصاف مادی و نقایص و آفات مادی هست. و همین بدن مادی چون تجزیه می شود و اجزای این بدن مادی در درون قبر قاعدتا آن اجزا و عناصری که بدن مادی به آنها تبدیل می شود و تجزیه می شوند آن اجزا هم دارای نقایص مادی و اوصاف مادی هستند.

نکته دوم این شد که بدن اخروی بر اساس آیات قرآن و أدله عقلی، فاقد اوصاف مادی هست؛ یعنی فاقد نقایص مادی هست. خب حالا که بدن اخروی فاقد نقایص مادی هست، نمی شود مستقیما ساخته شده از ذرات ماده

باشد و از ذرات مادی باشد. باید این ذرات مادی یک تحول غیر مادی در آنها ایجاد شود، یک تحول جوهری در آنها ایجاد شود تا بشود بدن اخروی از آنها باز آفرینی شود؛ بدون این نقایص و آفات مادی.

نکته دیگر این است که همانطور که روایتی را امروز می خوانیم و از آیات قرآن هم استفاده می شود. سخن از الحاق بدن به روح است، نه سخن از تنزل روح در بدن. این بدن مادی هست که ارتقا وجودی پیدا می کند، همراه و همنشین و مرکب روح اخروی می شود، مرکب روح در آخرت می شود. نه اینکه بدن انسان، همین بدن دنیوی و مادی، با همین هویت و با همین جوهر وجودی در واقع دوباره بشود قالب روح اخروی انسان.

نکته دیگر این بود که بر اساس آیات قرآن، زمین اخروی با زمین دنیوی تفاوت اساسی و بنیادی دارد که در جلسه قبل آیاتش را خواندیم. خب بدنی که می خواهد در زمین اخروی باشد باید متناسب با اوصاف و شرایط زمین اخروی باشد. نمی توان با یک اجزا مادی در واقع در زمین اخروی حضور پیدا کرد.

عرض شد آیات دیگر هم که به خصوص درباره این موضوع خاص، آیات سوره زلزله هست همین برداشت را تایید می کنند. مثل آیه ۴۴ سوره ق که می فرماید: *يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكُمْ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ*، روز قیامت زمین شکافته می شود و انسان های زنده و آگاه با سرعت خارج می شوند. یا در آیه ۵۱ سوره یس دارد: *وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ*، این نفخ فی الصور ناظر است به نفخه دوم نه نفخه اولی. خب حالا که نفخه دوم شد، آجدات هم یعنی قبرها، می گوید موقعی که نفخه دوم دمیده می شود انسان های زنده از آجدات و اذا هم یعنی انسان های زنده و دارای شعور و عقل و ضمیر هم برای ذوی العقول می آید. انسان های ذوی العقول از قبرها به سوی پروردگارشان با سرعت می روند. بعد از نفخه دوم.

خب مستحضر هستید که نفخه دوم زمانی رخ می دهد که دیگر زمینی نیست، آسمانی نیست. یعنی زمین مادی نیست، آسمان های مادی و کھکشان های مادی نیستند، هیچ چیزی نیست، در واقع بساط دنیا برچیده شده است. با نفخه اولی بساط دنیا و زندگی دنیوی و سیارات و زمین و آسمان ها و اینها برچیده می شود و بعد نفخه دوم رخ می دهد. خب قطعاً آن قبرهایی که در این آیه آمده است، مربوط به نفخه دوم، مراد از اینها این قبر مادی دنیوی نیست.

بنابراین این نکات این آیات را که کنار هم قرار می دهیم به این نتیجه می رسیم که و اخرجت الارض ائقالها، ائقالها مراد خداوند در اینجا مدلول لفظی و ظاهری این آیه نیست. مثلاً مراد از ارض همین زمین مادی و دنیوی

باشد و مراد از انتقال هم همین ذرات بدن مادی باشد. مُراد چیز دیگری است و آن این است که قرآن می خواهد با این گویش های مختلف، چون عرض کردیم یکجا می فرماید اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها؛ یکجا هم می فرماید واذا الارض مدت و القت ما فيها و تخلت. یا می گوید زلزله می شود بعد می گوید در این آیه که زمین، اَثقال را بیرون می ریزد، یکجا می گوید زمین گسترده می شود و آنچه که در درون خود را دارد بیرون می ریزد.

این گویش های مختلف نشان می دهد که خداوند متعال می خواهد با گویش های مختلف و به ظاهر متضاد ما را به یک حقیقت فرا لفظی و فراتر از این مضامین لفظی منتقل بکند. این خودش یکی از ویژگی های زبان قرآن هست. یکی از ویژگی های زبان قرآن این هست. در روایات هم ما این نوع گویش را داریم که حضرات معصومین در یک موضوع خاص روایات به ظاهر متضاد ارائه می کنند، القا می کنند تا بخواهند یک حقیقت دیگری را به ما القا بکنند.

مثلا درباره آیه ۲۱۰ سوره بقره که می فرماید: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ: آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه هائی از ابرها به سوی آنان بیایند (و دلایل تازه ای در اختیارشان بگذارند؟! با اینکه چنین چیزی محال است!) و همه چیز انجام شده، و همه کارها به سوی خدا بازمی گردد.

در یک روزی خداوند متعال و ملائکه فی ظلل من الغمام بر مردم وارد میشوند در پوششی از ابرها و آن روز روز ظهور حضرت است. یک روایت می فرماید روز رجعت است، یک روایت روز قیامت است. بالاخره یک روز است یا روز قیامت است یا روز رجعت است. این نوع از روایات می خواهند ما را به یک حقیقت دیگری منتقل بکنند این نوع گویش عرض کردیم هم در روایات هست و هم در قرآن است.

حالا ممکن است کسی بگوید اگر خداوند متعال میخواهد بگوید آقا بدن شما یک بدن متحول یافته است و اوصاف مادی اش را از دست داده و ملحق به روح می شود خب رگ و راس بگوید دیگر، چرا پای زمین و ارض و اخراج و اَثقال را به میان کشیده؟ نکته اش در این است که قرآن کریم می خواهد به ما بگوید که هر چند بدن اخروی شما غیر از بدن دنیوی است، هر چند همین ذرات مادی ارضی، بدن اخروی شما نمی شود، اما بدن اخروی شما بیگانه با این زمین هم نیست، بیگانه با این ذرات بدن شما در زمین هم نیست. همین ذرات

از همین زمین مادی تبدیل می شود؛ یعنی در واقع بدن اخروی یک پیوندی با همین ذرات مادی دارد و یک تفاوت های بنیادین هم دارد. اگر پای زمین و اخراج و انتقال و اینها به میان نمی آمد این توهم ایجاد می شد که بدن اخروی انسان کاملاً بیگانه و گسسته از بدن مادی هست؛ در واقع با این نوع آیات و گویش ها ما را راهنمایی کرد.

نکته دیگر روایتی است که در این زمینه هست و تا حدی در واقع تاکید می کند این بیانی را که عرض کردیم. روایت از امام صادق علیه السلام هست. حضرت می فرماید که دارد وضعیت روز قیامت و حشر انسان ها را توضیح می دهد که قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَ صَوَّرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ. قَالَ أَوْضَحَ لِي ذَلِكَ. قَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةً فِي مَكَانِهَا رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَ ظَلْمَةٍ وَ الْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَابًا كَمَا مِنْهُ خُلِقَ وَ مَا تَقْدَفُ بِهِ السَّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَ مَرَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَمَّا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزَنَهَا وَ إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ فَإِذَا كَانَ حِينَ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مُطَرِ النَّشُورِ فَتَرَبُّو الْأَرْضُ ثُمَّ تَمَخَّضُوا {تَمَخَّضُ} مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِّلَ بِالْمَاءِ وَ الزَّبَدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَخَّضَ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَلْبٍ إِلَى قَلْبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمَصُورِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۶ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۶۴).

إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةً فِي مَكَانِهَا رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ؛ وَ مِي گويد بعد از مرگ روح انسان ها در عالم خودش هست، در مکان خودش هست، در عالم برزخ است. روح انسان های محسن در برزخ در نور هستند و در گشایش هستند، در راحتی هستند. روح گناهکاران در ضيق و ظلمت و تاریک قرار دارند. وَ الْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَابًا كَمَا مِنْهُ خُلِقَ، بدن انسان ها در قبر تبدیل به خاک می شود كَمَا مِنْهُ خُلِقَ همچنانکه این بدن ها از خاک آفریده شده اند.

وَ مَا تَقْدَفُ بِهِ السَّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَ مَرَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَمَّا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ؛ می فرماید خیلی خب این بدن ها که تبدیل به خاک شد و باز این خاک به چرخه طبیعت قرار می گیرد و خوراک در واقع درندگان می شود و خوراک حشرات می شود و اینها بدانید همه اینها دوباره برمی گردد در زمین و در زمان حشر و نشر انسان ها این ذرات بدن انسان ها در واقع دوباره هویت

خودشان را پیدا می کنند و در نزد خداوند متعال محفوظ هستند. یعنی خداوند متعال می داند که این ذرات بدن زید مثلاً کجاست، ذرات عمر کجاست و غیره.

بعد در ادامه می فرماید: **وَإِنَّ تُّرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ** و ما بدن موجوداتی که دارای روح والا هستند اینها در واقع خاکشان مانند طلا می درخشد **فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرًا النُّشُورِ؛ فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ، مَوْعِي** که روز قیامت بخواهد برپا بشود **مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرًا النُّشُورِ**، باران نشر می ریزد بر روی زمین.

خب ببینید باران نشر موقع بعث، موقع حشر یعنی موقعی که نفخه اولی انجام شده، همه انسان ها مردند، دیگر دنیایی وجود ندارد و حین البعث هست، باران حشر، باران نشر می ریزد. این باران غیر از باران های دنیوی است، غیر بارانی که روی زمین دنیوی می ریزد. این باران نشور است و طرب الارض و این باران نشر همه زمین را فرا می گیرد؛ **فَتَرَبُّو الْأَرْضَ ثُمَّ تَمْخَضُوا {تَمْخَضُ} مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تُّرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ وَالزَّبْدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ** و بعد می فرماید که این ذرات خاک ها در واقع تکان داده می شود تا ناخالصی شان گرفته شوند، مثل اینکه شما دوغ را در مشک آنقدر تکان می دهید، به حرکت در می آورید تا در واقع روغن و کره این دوغ گرفته بشود. می گوید چنین دگرگونی و چنین حرکتی، چنین لرزشی، چنین تحولی در این ذرات رخ می دهد.

خب بعد این ذرات جمع می شوند؛ **فَيَجْتَمِعُ تُّرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ**، آن وقت این بدنی که بعد از این مراحل موقع بحث و نشر در واقع این تحولات را پیدا می کند و این ذرات خاکی این تحولات را پیدا می کنند، این بدن است که منتقل می شود به جایی که روح در آنجا هست. بحث انتقال بدن به آن روحی است که در آنجا هست؛ **فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمَصُورِ كَهَيْئَتِهَا وَتَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكِرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا**، آن موقعی که بدن به روح ملحق شد هر کسی خودش را میابد و می بیند همان هویت را دارد، همان شخصیت را دارد که در دنیا داشته است و چیز ناشناس و نامتعارفی در خودش نمی بیند، در بدنش نمی بیند.

خب این روایت همانطوری که مرحوم علامه طباطبایی در رساله شان نقل کردند. مرحوم آقا علی مدرس زنوزی حکیم تهرانی در واقع مدرس تهرانی که از فلاسفه بزرگ تهران در قرن اخیر بودند این روایت را می آورند و در

واقع جمع بندی که این دو بزرگواران دارند؛ البته مرحوم آقا علی مدرس با نگاه فلسفی و حکمت صدرایی و مرحوم علامه طباطبایی با نگاه قرآنی به این روایت، این برداشت را دارند که این بدن مادی و این ذرات مادی تحول، دگرگونی جوهری پیدا می کنند، اوصاف مادی و نقایص مادی شان را از دست می دهند، بعد در واقع یک بدن آخروی متناسب با جهان آخرت پیدا می شود؛ با آن ویژگی هایی که هست.

آیه سوم

آیه سوم این است: و قال الانسان مالها؛ خب و این انسان ها می گویند که مالها؛ این زمین چه شده، زمین چه شده که خلاصه این لرزش را دارد و این حرکات را دارد؟ خب ظهور این آیه این است که انسان ها با تعجب و وحشت زده حالا یا با زبان قال یا با زبان حال می گویند که چرا زمین چنین حرکتی را دارد؟

مراد از «الانسان»

خب مراد از انسان بعضی ها گفتند که مراد از انسان در اینجا کافران است، قال الانسان یعنی قال الکافرون؛ چرا؟ می گویند به خاطر اینکه مومنان ایمان دارند به حوادث روز قیامت، به رخدادهای روز قیامت، کسی که ایمان دارد و آگاهی دارد دیگر تعجب نمی کند، وحشت زده نمی شود، این در واقع قول و دلیل سستی هست. اینکه کسی ایمان دارد، قیامت زلزله ای هست و رخدادهایی هست با این که آن رخداد را تجربه بکند و در واقع در متن آن رخداد قرار بگیرد خیلی فرق می کند. موقعی که در متن رخداد قرار می گیرد هم تعجب است و شگفتی عجیب پیدا می کنند و هم وحشت زیادی پیدا می کنند. به قول معروف شنیدن کی بود مانند دیدن.

زمانی که قوم حضرت موسی دچار گوساله پرستی شدند و حضرت موسی در آن وعده الهی به سر می بُرد در کوه طور، در آن چهل شب، خداوند متعال قبل از اینکه حضرت موسی بیاید به سوی قومش، به او خبر داد و گفت ای موسی در آن مدتی که تو در میان قومت نبودی، قومت گوساله پرست شدند، بدان این را. یعنی علم داشت که قومش گوساله پرست شدند، با آگاهی آمد. ولی موقعی که در متن ماجرا قرار گرفت، گوساله پرستی را دید، دیگر آن علم یادش رفت، عصبانی شد، خشمگین شد؛ هم نسبت به اُمّت هم نسبت به حضرت هارون؛ به گونه ای که موهای پیشانی حضرت هارون را گرفت کشید و در واقع به گونه ای تویخ و مذمت کرد که حضرت هارون استدلال آورد که یابن ام؛ فرزند مادر من، یعنی برادر این کار را نکن، قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي (آیه ۹۴ سوره طه)، توضیح داد و غرض اینکه می دانست اُمّتش گوساله پرست شدند و می

دانست که حضرت هارون هم در واقع معصوم است، پیامبر است، به وظایفش عمل می کند؛ اما موقعی که در صحنه قرار گرفت آن عمل اثرش را از دست داده بود.

اینجا هم همینطور است. مومنان می دانند؛ اما آن زلزله، آن حوادث به گونه ایست که این علم های دنیوی کارساز نیست؛ هم وحشت زیادی و هم تعجب و شگفتی عظیمی همه انسان ها را فرا می گیرد؛ هم کافران و هم مومنان؛ مگر اولیای الهی. فقط اولیاء الهی هستند که از فَرَع روز قیامت در امانند، از شگفتی های روز قیامت و عذاب و وحشت و اینها در امان هستند.

یک روایتی داریم و بنابراین نیازی ندارد که ما بگوییم که مراد از الانسان در اینجا فقط کافرانند، نه؛ همه انسان ها هستند به استثنای اولیا الهی. اگر اولیای الهی را استثنا می کنند چون دلیل مُخَصَّص داریم، آیات دیگری داریم که مثل آیاتی که در سوره زمر هست یا سوره های دیگر و آن آیات تخصیص می زنند اولیای الهی را، که اولیای الهی از وحشت و تعجب و اینها در امان هستند.

روایاتی داریم که در آن روایات حضرت علی علیه السلام فرموده اند که فان الانسان الذی یقول لها مالک...؛ من آن انسانی هستم که فردای قیامت به زمین می گویم مالک، تو را چه شده؟

(أمیر المؤمنین (علیه السلام) - قُرِئَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا إِلَى أَنْ بَلَغَ قَوْلُهُ وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا قَالَ أَنَا الْإِنْسَانُ وَ إِيَّائِي تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا. (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۷ / الخراج والجرايح، ج ۱، ص ۱۷۷)

علی بن ابراهیم (رحمه الله علیه) - وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام). (تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۲۰ القمی، ج ۲، ص ۴۳۳ / نورالثقلین / بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۹۶ / البرهان))

خب این روایت از روایت جعل و تطبیق است و نه از روایات تفسیر. آیه را نمی خواهد تفسیر کند. می خواهد بگوید که در عین حالی که دیگر انسان ها با تعجب و وحشت می گویند مالها من بدون وحشت به زمین می گویم مالک، من در واقع توییخ می کنم زمین را، می گویم تو را چه شده؟ چرا اینکار را می کنی؟ چرا شیعیان من را و مومنان را دچار وحشت می کنی؟

مثل همان سخنی که و توییخی که در روایات داریم که پیامبر بزرگوار اسلام نسبت به جهنم دارد که اینقدر خلاصه زفیر نداشته باشد، آنقدر آتش نپران به سوی انسان ها، به سوی امت و اینها، اینجا هم همینطور است. در

واقع یکی از مصادیق این است. انسان ها با تعجب و وحشت می گویند و امیرالمومنین هم مخاطب قرار می دهد زمین را و در واقع میخواهد آرام بکند زمین را. یومئذ تحدث اخبارها، بان ربک اوحی لها، این آیه چهار و پنج این سوره هست. خب در این آیه، آیه چهار، خداوند متعال می فرماید که در روز قیامت زمین خبرهای خودش را می دهد. بان ربک اوحی لها، زمانی که پروردگار تو وحی می کند به زمین. وحی می کند که سخن بگو. متعلق وحی اصل سخن گفتن است. در واقع با وحی اذن می دهد به زمین که زمین سخن بگوید نه اینکه محتوای سخن و خبر را به زمین وحی بکند اینگونه نیست.

[آیه چهارم و پنجم]

خب در مورد یومئذ تحدث اخبارها در روایات داریم که زمین در واقع گناهان هر کسی را و اعمال صالحه هر کسی را نمایان می کند، آشکار می کند. نه با زبان حال، نه؛ بیان میکند، خبر می دهد، گزارش می دهد. گزارش میدهد که فلان شخص چکار کرده است. آنهایی که نیاز به شهادت زمین باشد؛ چون اینجور نیست که در روز قیامت هر شاهدی بر علیه هر انسانی سخن بگوید. مثلا اعضا و جوارح هر انسانی بر علیه او سخن نمی گوید. اعضا و جوارح کافران و مجرمانی که در واقع خضوع پیدا نکردند در قیامت، در واقع ادعا می کنند که دچار جرم و گُفر و اینها نبودند. اما مومنی که در دنیا دچار گناه شده و حالا یا توبه کرده یا اصلا توفیق توبه هم نداشته و خاضع هست در برابر خداوند متعال و نادم است، نادم به خاطر اصل ایمانی که در دنیا داشته و نه به خاطر عذاب آخرت. چنین کسی که دیگر نیاز نیست که بر علیه او اعضای و جوارحش شهادت بدهند یا دیگر شهدا بر علیه او شهادت بدهند.

[حقیقت تکلم زمین]

درباره نحوه سخن گفتن زمین و نحوه گزارش دادن زمین بین مفسران اختلاف نظر است. خب اینجا اختلاف نظر خیلی ربطی به مذهب ندارد. یعنی این آرایه که در این باره مفسران اهل سنت دارند همین آرا هم کم و بیش مفسران شیعه دارند. عمده مفسران، مشهور مفسران بر سه نظریه در واقع اجتماع کردند. برخی ها گفتند که این گزارش دادن، گزارش قولی نیست، گزارش جمله ای و لفظی و اینها نیست، از جنس القا معنا و اینها نیست، با زبان حال است. یک تغییراتی در زمین ایجاد می شود، تغییرات تکمیلی. این تغییرات نشان دهنده گناهان هر

امتی و طاعات هر امتی هست. این نظریه خیلی طرفدار در میان مفسران ندارند. اما دو نظریه بعدی طرفداران جدی دارد.

دیدگاه دوم این است که خداوند متعال صوت و کلامی در زمین ایجاد می کند. یعنی همان کارهایی که انسان هایی که باید بر علیه شان گزارش و خبر دهند، همان کارهایشان را خدا صوت و کلامی در زمین ایجاد می کند و از زمین پنخش می شود و خلاصه آن افراد می شنوند. انگار زمین خودش هیچ کاره است، خودش نه اراده ای دارد، نه آگاهی دارد. مثل یک ضبط صوت عمل می کند. خدا این حرف ها و این معانی را و این جملات را از ناحیه زمین القا می کند به سمت انسان ها. نوعا معتزله این دیدگاه را دارند.

اشاعره از اهل سنت دیدگاه دیگری دارند. آنها معتقدند که در روز قیامت خداوند متعال زمین را، زمین بی جان، زمینی که از جمادات هست را در روز قیامت متحول می کند به یک حیوان، یعنی یک موجود زنده عاقل و ناطق. در آخرت زمین آگاهی پیدا می کند، شعور و حیات پیدا می کند. در دنیا ندارد. یک تحولی در آخرت پیدا می کند، یک آگاهی خدا به او می دهد، شعور می دهد، حیات می دهد نسبت به کارهایی که انسان ها در دنیا داشتند و او یعنی زمین هم خبر می دهد.

عرض کردم یک تعداد زیادی از مفسران شیعه هم یکی از این آرا را برگزیدند؛ مگر برخی از مفسران مثل مرحوم علامه طباطبایی و برخی دیگر که دیدگاه دیگری دارند عرض می کنیم.

این سه دیدگاه هیچ کدام قابل پذیرش نیست و منطقی نیست. به دلیل اینکه اصولا شهادت برای چیست؟ شهادت برای اتمام حجت است. در دنیا شهادت برای چیست؟ برای اتمام حجت. یک کسی یک خطایی کرده، یک جرمی را مرتکب شده و در محکمه زیر بار نمی رود، نمی پذیرد. هر چه دلایل دیگر می آورند نمی پذیرد. دو تا شاهد عادل می آورند که در آن صحنه، در آن ماجرا، در آن محیط بوده اند و خودشان با حواسشان، با چشمشان دیدند، با گوششان شنیدند آنچه را که در صحنه جرم دیدند و شنیدند می آیند بازگو می کنند؛ یعنی آن آگاهی های عَن حَسِّ را می آیند در واقع بیان میکنند. این نوع شهادت در دنیا پذیرفته است. خداوند متعال فرموده این نوع شهادت در واقع باید بر اساسش حکم داده بشود.

عَنْ حَسٍّ بِأَشَدِّ نَهٍ عَنِ حَدْسٍ، کسی در آن صحنه جرم و آن صحنه عمل نبوده بعدا حدس زده که زید فلان کار را کرده و بیاید شهادت بدهد این مقبول نیست. یا اگر کسی شنیده باشد از کس دیگری که فلانی در فلان جا اینکار را کرد و بعد شهادت بدهد، شهادت این هم پذیرفتنی نیست چون در صحنه حاضر نبوده است.

خب این شهادت اتمام حجت می کند. فصل خصومت می کند، فصل الخطاب است. در روز قیامت هم همین است. خداوند متعال نمی خواهد در واقع یک بازی راه بیندازد، یک تئاتری راه بیندازد و یک نمایشی بدهد که بله زمین شهادت می دهد. ولی زمین توی دنیا هیچ آگاهی نداشته، هیچ شعوری نداشته، هیچ فهمی نسبت به اعمال انسان ها نداشته است. آن وقت خداوند متعال در قیامت در گوش زمین می خواند که مثلا این زید این کار را توی دنیا کرد حالا تو بیا بر علیه او شهادت بدهد این که نشد در واقع داوری به حق، داوری عادلانه، این اتمام حجت نیست. نمی شود خداوند متعال در دنیا ما را مجبور بکند و ملزم بکند، واجب بکند که شهادت ها باید چنین باشد، شهود باید چنین ویژگی داشته باشد. آن وقت در قیامت خودش بر خلاف آن چیزی که حکم کرده و او را معیار عدالت می دانسته خودش بخواد شاهد تراشی بکند. کسانی که هیچ آگاهی از اعمال انسان ها در دنیا نداشتند در روز قیامت بخوانند با القائنات خدا و با تلقین خدا بخوانند شهادت بدهند.

نکته دیگر این است که این مفسران شیعه و اهل سنتی که این تفاسیر را درباره آیاتی مثل یومئذ تحدث اخبارها دارند این بر می گردد به یک مبنای نظری که دارند، یک مبنای جهان شناختی که دارند، یک مبنای کلامی که دارند. یعنی این تفسیری که از این آیه ارائه می کنند مبتنی بر قواعد تفسیری نیست، مبتنی بر یک پیش فرض کلامی و جهان شناختی است. آن ها چون بر این باور هستند که در دنیا فقط انسان ها هستند که عاقل هستند و شهود دارند و آگاهی دارند، غیر انسان ما موجود آگاه و در واقع حی و زنده و عاقل در دنیا نداریم؛ حتی خیلی از آنها حیوانات را هم فاقد شعور و آگاهی و ادراک می دانند.

خب چون چنین مبنایی دارند و خب زمین در دنیا فاقد آگاهی و حیات و شعور است، پس ادارکی ندارد، تشخیص نمی دهد که زید مومن است یا کافر است. این عملی را که زید یا عمر انجام می دهد مطابق با شریعت است یا مخالف با شریعت است. آگاهی ندارد، شعور ندارد. چون چنین مبنایی دارند مجبورند آیاتی که ظهور دارند در حقیقت آگاه بودن جمادات در دنیا، عاقل بودن جمادات در دنیا و زنده بودن هم آنها را تاویل بکنند بر خلاف آن معانی ظاهری و الفاظشان در واقع تفسیر بکنند.

تفسیر بعد عرض کردم تفسیر دیگری است. مرحوم علامه طباطبایی دارند. پیش از علامه طباطبایی هم برخی از اندیشمندان شیعه، فلاسفه و عرفا دارند و آن این است که شهادت زمین در روز قیامت از جنس شهادت اعضا و جوارح و ملائکه و انبیا و اولیای الهی هست. یعنی همانطوری که ملائکه و اولیای الهی در دنیا از اعمال انسان ها به علم لدنی و علم باطنی آگاه و مطلع می شوند در دنیا آگاهند و بعد در قیامت آنچه را که در دنیا آگاه شدند، شهادت میدهند زمین هم همینطور است. زمین هم در دنیا آگاه است و در واقع تشخیص می دهد که زید کافر است یا در واقع مومن هست. این عملش معصیت است یا طاعت هست.

یک نکته ای هم عرض کنم که عرض کردم مفسران پیشین درباره حیوانات هم همین تفسیر را دارند؛ مثلا در ماجرای حضرت سلیمان و هدهد هم همین را می گویند. هدهد آمد به حضرت سلیمان گفت من از سرزمینی عبور کردم که مردمش خورشید پرست بودند، کافر بودند، موحد نبودند. فرمانروای آن منطقه یک زن بود، یک خانم بود. آنها به لحاظ اقتصادی و نظامی وضعیت خیلی خوبی داشتند. شیطان آنها را گمراه کرده و از توحید به خورشید پرستی و بت پرستی و اینها. این آگاهی ها را داشت.

حالا مفسران اهل سنت و یک تعدادی از مفسران شیعه میگویند نه؛ هدهد که آگاهی ندارد. خدا بر زبانش جاری کرده، خدا به او القا کرد که این حرف ها را بزند و در واقع خودش تشخیص نمی دهد که خلاصه بین زن و مرد را تشخیص نمی دهد. خدا پرستی و بت پرستی را تشخیص نمی دهد، وضعیت خوب اقتصادی و نظامی و بد را که لشکر بزرگی دارد یا ندارد را تشخیص نمی دهد.

اما عرض کردم این قول چهارمی و این دیدگاه چهارم یک مبنای دیگری دارند. این اندیشمندان معتقدند که غیر از انسان ها حیوانات هم دارای آگاهی و شعور هستند، حی هستند. منتهی حیات و آگاهی متناسب با خودشان. لذا حیوانات هم معاد دارند، حیوانات هم حشر دارند، حیوانات هم حسابرسی دارند، حیوانات هم بهشت و جهنم دارند. و همچنین آنچه را که در دنیا جمادات می نامیم در عالم واقع جماد نیستند، فاقد شعور و آگاهی نیستند. ما انسانها برای اینکه زندگی مان بچرخد، تنظیم بشود و علوم مان را دسته بندی کنیم و آگاهی پیدا کنیم، موجوداتی را که در عالم دنیا هستند تقسیم کردیم به سه قسم. ولی در عالم واقع اینجوری نیست. این تقسیم بندی نگاه ما انسان هاست در عالم واقع، ما جماد به معنایی که فاقد حیات و آگاهی باشد نداریم.

لذا اینها معتقدند که زمین در دنیا دارای شعور و آگاهی است. آگاهی و شعور تا همین حدی که می فهمد توحید چیست، کفر چیست، کدام انسان کافر است، کدام انسان مومن است، چه کارش خوب است، چه کارش بد است. در دنیا می فهمد، در دنیا آگاه است؛ منتهی این زمین در دنیا اذن ندارد که با انسان ها سخن بگوید. اذن ندارد که آگاهی های خودش را در اختیار انسان بگذارد. اذن ندارد که شهادت بدهد. اذن ندارد حتی با کافران برخورد بکند و یا مومنان را در واقع مورد لطف خودش با نعمت ها و اینها قرار بدهد.

اینها معتقدند که اولاً ما دلیل عقلی که اقامه شود که زمین و جمادات فاقد حیات و آگاهی و علم لند نداریم. بلکه دلیل فلسفی بر خلافتش هست. دلیل فلسفی ثابت می کند که زمین و کوه ها و دریا هم آگاهی و حیات دارند. پس شما دلیل عقلی ندارید بر اینکه اینها لزوماً فاقد حیاتند. بلکه دلیل عقلی بر خلافتش هست.

نکته دیگر این است که موقعی که ما دلیل عقلی بر استحاله و امتناع حیات و علم زمین نداریم، چه دلیلی شما این آیات را بر خلاف معنای ظاهریشان تفسیر کنید. زمانی ما می توانیم آیه را بر خلاف معنای ظاهری تفسیر کنیم که دلیل عقلی مانع باشد، الرحمن علی العرش استوی؛ معنای ظاهری عرش یعنی تختی که از جسم باشد، چوبی و سنگی و فلزی باشد. چون دلیل عقلی داریم که خدا جسم نیست، بر جسم هم قرار نمی گیرد محال است خدا جسم باشد و بر جسم قرار بگیرد این دلیل عقلی باعث می شود ما مراد از عرش در اینجا عرش جسمانی نیست. معنای ظاهری اش مراد نیست.

اما چنین دلیل عقلی نداریم که بگوییم مراد از تحدث اخبارها زبان حال است؛ یا خدا این حرف ها را القا می کند و ایجاد می کند. نخیر معنای ظاهری اش چون در واقع منافاتی با دلیل عقلی و فلسفی ندارد، معنای ظاهری اش را می گیریم. آیات دیگر هم تایید میکند. مثل و ان من شی الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم؛ هیچ شی ای در روی زمین نیست مگر اینکه تسبیح می کند خدا را و حمد می کند خدا را، زمین هم شی است. پس زمین حمد می کند و تسبیح دارد. می گوید ولكن لا تفقهون تسبیحهم؛ شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

خب اگر تسبیح زمین تسبیح حالی باشد و تکوینی باشد که این را ما می فهمیم، انسان ها می دانند که هر موجودی چه خلاصه فاقد شعور باشد و چه دارای شعور باشد با زبان حال تکویناً دلالت می کند بر خدای بی نیاز و خدای محمود. اینکه غالباً ولی قرآن می گوید شما نمیفهمید. یعنی اینها حمد توحید دارند، تسبیح

قولی دارند، تسبیح و حمد از روی آگاهی و شعور و حیات دارند و شما این را درک نمی کنید. آیات دیگری هم بر همین مطلب بالا دلالت می کند.

بنابراین این زمین در دنیا اعمال ما را می فهمد، می شناسد، درک می کند، آگاهی دارد؛ ولی منتهی اذن ندارد که سخن بگوید. فردای قیامت خدا به او اذن می دهد.

خب این آیات می گویند که اینها در دنیا آگاهی و ادراک داشتند و آن ربک اوحی لها، خدا وحی می کند که این زمین، ای زمینی که در دنیا می دیدی، می فهمیدی، ادراک داشتی، ایمان و کفر انسان ها را، اعمال صالحه و طالع انسان ها را می شناختی، می فهمیدی ولی اذن نداشتی در واقع شهادت بدهی، سخن بگویی و اینها الان اذن سخن گفتن داری. همانی که در دنیا دیدی و فهمیدی و ادراک کردی همان را بازگو کن. نه اینکه در دنیا هیچ چیزی نمی دانستی ولی من الان

به تو یاد می دهم و او را بیا بازگو بکن.

خب اگر گفتیم زمین در دنیا دارای شعور و آگاهی هست به این معنا هست که دارای حیات هم هست. چون آگاهی و شعور فرع بر حیات است. اگر گفتیم حیات دارند پس زمین نوعی روح دارد، مرتبه ای از روح دارد. چون روح و حیات و علم و آگاهی با هم تلازم دارند. مبدا حیات روح است. مبدا علم و آگاهی حیات است. پس زمین دو جنبه دارد، دو ساحت دارد: یک ساحت مادی و جسمانی و اینها دارد، این دچار زلزله می شود این مُندک میشود، این دَکَا دَکَا برایش عارض می شود و اینها. آسمان ها هم همینطور.

یک جنبه ملکوتی دارند، یک جنبه هویت واحد دارند یک مرتبه ای از روح مجرد یا بگوییم بُعد نگوییم روح، بگوییم بُعدِ مُجَرَّد دارند. آن بعد مجرد ساقط است، آن دیگر دگرگونی ندارد؛ نه دچار زلزله می شود نه دچار اندکاک می شود و امثال اینها. چون آن جنبه ملکوتی و مجرد را دارد و با همان ادراک دارد در دنیا. حالا در واقع ولو ظاهر فیزیکی اش در آخرت تغییر بکند؛ مثل انسان ها. آن چیزی که در ما مبدا حیات است مبدا ادراک است و مبدا آگاهی است روح ماست. این بدن ما که نیست. این بدن ما تغییر می کند. هر ده سال همه سلول های بدن ما تغییر می کند ولی آگاهی های ما تغییر و تحول پیدا نمی کند. آن شخصیت و هویت واقعی ما ثابت می ماند.

همانطوری که ما یک جنبه مادی تحول پذیر دگرگون شونده داریم، یک بعد مجرد ثابت داریم، موجودات دیگر هم همینطور. با آن بعد مجردشان آگاهی دارند، آگاهی پیدا می کنند بعد با همان، فردای قیامت شهادت می دهند. خب این بیانی است که مرحوم علامه طباطبایی و دیگران دارند و عارفان هم دارند در اشعار شعرای در واقع عارف پیشه هم زیاد هست. مولوی فراوان در واقع این بحث را دارد. در شعری می گوید که:

یوم دین که زلزلت زلزالتها

این زمین باشد گواه حالها

گو تُحدث جَهْرَهُ اخبارها

در سخن آید زمین و خارها

فلسفی منکر شود در فکر و ظنّ

گو برو سر را بر آن دیوار زن

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

خب از این جور در واقع حرف ها و اینها فراوان هست در این زمینه.

آیه ششم

اما آیه بعدی یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم؛ روز قیامت روزی است که انسان ها متفرق می شوند تا اعمالشان را ببینند. ما در اینجا یک واژه صدر داریم یعنی یصدر که از صدر هست. در واقع از صَدَرَ هست و صدور. یک واژه اشتات داریم که از شَتَا هست و شَتیت و امثال اینها.

مراد از «صدور»

واژه صدور ضد واژه ورود است. واژه صدور به معنای خروج نیست، به معنای ذهاب نیست. واژه صدور را اول بار عرب برای شتری به کار می برد که می رفت کنار برکه موقعی که خلاصه خوب آب می خورد برمی گشت،

برگشت شتر از آن برکه و محل آب را تعبیر می کردند به، در واقع از واژه صدور استفاده می کردند. پس صدور یعنی بازگشت بعد از ورود. یعنی یک جایی وارد شوی بعد برگردی برای یک هدف خاصی. برای یک هدف خاصی به جایی وارد شوی بعد برگردی، از این برگشتن تعبیر می شود به از واژه صدور تعبیر می شود.

چند نوع انسان ها در روز قیامت به منظور یک قصدی و هدفی به جایی می روند، بازگشت از آنجا تعبیر می شود به صدور، یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم. همین که این نکته در واژه صدور و یصدر هست همین باعث شد که مفسران در واقع دیدگاه های مختلف پیدا بکنند که انسان ها از کجا برمی گردند. بعضی ها گفتند از قبرها. چون انسان ها با مرگ وارد قبر می شوند. بعد که از قبر برمی گردند به زمین محشر این واژه یصدر به این معنا هست.

بعضی ها گفتند نه، ورود انسان ها بر محشر است. در محشر حاضر می شوند بعد که به سمت بهشت و جهنم می روند. این صدور به معنای رفتن به سمت بهشت و جهنم هست. برخی از مفسران هم مثل مرحوم طبرسی و مرحوم علامه طباطبای فرمودند نه، مراد بازگشت از آن موقف حسابرسی است. انسان ها برای اینکه سرنوشتشان معین شود باید در موقف حسابرسی قرار بگیرند. بعد از حسابرسی برمی گردند و پاداش خودشان را و کیفر خودشان را دریافت می کنند. این تفسیری که مرحوم طبرسی و علامه و برخی دارند با ظاهر این آیه و آیات دیگر هم سازگار است. حالا عرض می کنیم.

مراد از «اشتات»

خب نکته دیگر این اشتات هست. یعنی متفرق، جدا شده از یکدیگر. خب اینها معیار این تفرق چیست؟ معیار این اشتات شدن چیست؟ برخی ها گفتند که معیار بر حسب دین و ملت است. هر انسانی بر اساس اینکه امت کدام پیامبر بوده جدا می شود از دیگران. یعنی در واقع امت ها از یکدیگر جدا می شوند. یصدر الناس اشتاتا؛ یعنی امت ها از هم جدا می شوند. هر اُمّتی جدای از امت های دیگر هست.

برخی ها گفتند نه؛ بر اساس دین و امت و اینها نیست، بر اساس آن وضعیتی است که در آخرت دارند. در واقع همه انسان ها دو گروه می شوند. گروهی که چهره های شاد و خرم دارند، آنها یک گروه می شوند و گروهی که چهره های تاریک و غمگین و پر اضطراب و یاس دارند. این تفرق بر اساس این هست.

نکته ای که باید عرض کنیم این است که قرآن کریم از دو نوع تفرّق و پراکندگی سخن گفته است. یک پراکندگی و تفرّق همانی است که در سوره قارعه خواندیم؛ یوم یكون الناس كالفرأش المبعوث؛ روز قیامت روزی است که همه انسان ها مثل پروانه یا مثل ملخ از هم جدا می شوند و هر کسی به سویی می رود. با اضطراب در واقع جهت واحدی ندارند، مقصد واحدی ندارند.

اما یک تفرّق داریم در قرآن کریم و یک جداسازی داریم که بر اساس ایمان هست و براساس رستگاری؛ یعنی تفرّق به ایمان و کفر، تفرّق به رستگاری و اهل بهشت بودن و اهل خسارت و جهنم بودن. مثل آیات ۱۴ تا ۱۶ سوره روم؛ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِّدُ يَتَفَرَّقُونَ - فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ - وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ

روز قیامت که برپا می شود در این روز انسان ها متفرّق می شوند. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ؛ اما مومنینی که عمل صالح دارند شاد و خرم هستند در روضه هایشان در بهشت و أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ. آنهایی هم که کافرند و تکذیب می کنند آنها در عذاب هستند.

بینید بعد از اینکه متفرّق می شوند، گفت یک گروه مومنین هستند و اهل بهشت، یک گروه هم کافران هستند و اهل جهنم. یا در سوره روم آیه ۴۳ داریم دوباره که: يَوْمَئِذٍ يَصَّدَعُونَ (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَیِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَعُونَ). يَصَّدَعُونَ یعنی يتفرّقون. روز قیامت متفرّق می شوند. مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُمْ يَمْهَدُونَ؛ آنهایی که کُفر می ورزند کُفرشان گریبانشان را می گیرد؛ مومنین هم که خلاصه آن ایمان و عمل صالحشان ذخیره شان می شود.

با توجه به آیات سوره روم می فهمیم که مُراد از آشتاتا در سوره زلزال، متفرّق شدن بر اساس ایمان و کُفر است؛ بر اساس اهل بهشت و اهل جهنم بودن است.

معنای «لِیُرُوا أَعْمَالَهُمْ»

حالا که اینطور شد معنای لِیُرُوا أَعْمَالَهُمْ روشن می شود. یُرُوا یعنی برای اینکه ببینند و به آنها نشان داده شود اعمالشان. یعنی جزای اعمالشان را ببینند. پس انسان ها متفرّق می شوند و دو دسته می شوند، مومنان و کافران، اهل بهشت و اهل جهنم، تا هر گروهی جزای اعمالشان را ببینند و دریافت بکنند.

یک نکته دیگری هست و ایه بعد انشالله باشد برای جلسه بعد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.